

به نام خدا

## چرا دکتر یزدی؟ (۲)

نویسنده: مهدی معتمدی مهر

شنبه ۱ تیر ۱۳۸۷

[motmehr86@gmail.com](mailto:motmehr86@gmail.com)

آقای دکتر علیرضا نوری‌زاده در پاسخ به مقاله‌ی اینجانب موسوم به "چرا دکتر یزدی" طی دو برنامه‌ی متوالی در تلویزیون "کانال یک" مواردی را اعلام کردند که نگارنده بنا به سه دلیل خود را موظف به پاسخ‌گویی دوباره دانست، نخست، متانت ایشان در تبیین مواضع و به‌کارگیری ادبیاتی در سخن بود که امکان ادامه‌ی گفتگو را نه تنها فراهم که ضروری می‌ساخت. دوم، طبیعی بود که ایشان در ظرف نیم ساعت نمی‌توانند به تمامی موارد اشاره داشته باشند و از این رو با توجه به اهمیت برخی مطالب که روشن شدن آن‌ها به زعم نویسنده‌ی این سطور برای ملت ایران و به ویژه جوانان ضروری و مفید است، مانند آرمان‌ها و مطالبات انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، علل شکل‌گیری انقلاب، نقش شخصیت‌ها در تاریخ انقلاب، فضای آن دوره و نظایر آن که امروز هم می‌تواند برای ملت ایران روشن‌گر باشد و این ملت را از آزمودن آزموده‌ها بر حذر دارد و سوم، آن که به نظر می‌رسد متاسفانه در برخی موارد، آقای دکتر نوری‌زاده یا نظرات بنده را مورد توجه قرار نداده‌اند و یا آن که از مطالب مطروحه خلاف محورهای مورد نظر نویسنده برداشت کرده‌اند و همان‌گونه که ایشان اشاره کرده و از گفتگوی دو نسل استقبال می‌کنند، نگارنده نیز بر این باور است که این‌چنین گفتگوهایی در یک نگاه کلان‌تر به تعامل بین نسل‌ها نیز کمک کرده و این موضوع در فرهنگ استبدادزده‌ی ایرانی ضمن آن که کاملاً تازگی دارد، می‌تواند منشا خیر فراوان قرار گیرد.

نخستین موردی که باید به آن توجه داشت این است که به رغم نظر آقای دکتر نوری‌زاده، نگارنده‌ی این سطور، نه نمایندگی آقای دکتر یزدی را به عهده دارد و نه دفاع از ایشان را مفید و ضروری می‌داند، علت آن است که اولاً تا کنون هرگز به طور رسمی و یا غیر رسمی چنین توافقی از سوی ایشان و یا نویسنده ابراز نشده است و دوم این که به زعم نویسنده‌ی متن حاضر، تنها سابقه‌ی بیش از ۵۰ سال فعالیت سیاسی آقای دکتر یزدی است که می‌تواند از ایشان دفاع کند و یا ایشان را مورد پرسش قرار دهد. بنابراین باید به این نکته توجه داشت که جایگاهی که ایشان به عنوان منتقد حاکمیت برای خود

برگزیده، به رغم حضور و نقشی که در کنار رهبری انقلاب به عهده داشته‌اند و پای‌بندی ایشان به اصول اخلاق سیاسی و عدم تمایل آشکار به حضور در صحنه‌ی قدرت به هر بها و تنظیم فعالیت‌های خود در راستای منافع ملی و باورهای دینی و اخلاقی از جمله مواردی است که ایشان را از هرگونه دفاعی از سوی امثال بنده بی‌نیاز می‌کند. بدیهی است که پاره‌ای از اتهامات ناروا نیز در طی این سالیان طولانی پس از انقلاب، پاسخ‌های منطقی خود را نزد اهل انصاف یافته‌اند. نکته‌ی دیگر، همان‌گونه که نویسندگان در نوشتار پیشین توضیح داد، هرگز، هدف از تهیه و تقریر آن مطالب و استناد به مطالب آقای دکتر نوری‌زاده در هفته‌نامه‌ی امید ایران، تقابل شخصی، مقصریابی و یا ایراد جرح معنوی نبوده است. بدیهی است که ضمن آن که حق نقد آرا و عملکرد شخصیت‌های سیاسی با تجربه امری ضروری، امکان‌پذیر و به حق است، تخریب چهره‌هایی که سال‌ها در راه آزادی و دمکراسی برای ملت ایران گام برداشته‌اند و امروزه از جمله سرمایه‌های ملی و انسانی این مملکت محسوب می‌شوند، امری بی‌فایده و در تعارض با منافع ملی ایران است. از این رو همان‌گونه که این نوشتار نه به دفاع از دکتر یزدی اهتمام دارد که با نیتی ملی و فراتر از آن تدوین یافته است، از سوی دیگر نیز هرگز قصد توهین به آقای نوری‌زاده را دنبال نکرده و مفید تلقی نمی‌کند. به همین جهت، نویسندگان بر این باور است که با توجه به فضای مفاهمی بحث فیما بین و متانتی که آقای نوری‌زاده در پاسخ‌گویی روا داشتند و حتی نقطه نظرات متفاوت اینجانب را حمل بر ناآگاهی و نه بی‌مهری نمودند، شایسته است که همین محور و فضا ادامه یابد و این ادعا حمل بر صدق شود.

آقای دکتر نوری‌زاده در برنامه‌ی تلویزیونی یاد شده باز هم اصرار دارند که آقای تیمسار رحیمی آخرین فرماندار نظامی رژیم پیشین را « افسری پاکدامن معرفی کنند که لکه به تنش نمی‌چسبید و بر اساس وظیفه عمل کرده است. » نگارنده درک نمی‌کند که منظور ایشان از پاکدامنی مشارالیه بر چه شاخص‌هایی استوار است. آیا آقای نوری‌زاده این صفت را بر اساس مراودات مالی، خانوادگی و یا مذهبی تیمسار رحیمی برای ایشان زینده می‌داند و یا از باب عمل‌کرد ایشان در دوره‌ی انقلاب؟ واقع امر آن است که نگارنده از سوابق شخصی و یا اعتقادی آقای رحیمی کم‌ترین اطلاعی ندارد و البته در بحث حاضر نیز، این نکته را مفید و در خور توجه نمی‌پندارد. اما به نظر می‌رسد که ماندگاری ایشان بر کرسی فرمانداری نظامی و حتی پایداری ایشان در برابر صدور فرمان تسلیم به سربازانی که به نحو مسلحانه با مردم درگیر می‌شدند، نشانه‌ای جدی محسوب می‌شود که فرمان آتش در فجایعی مانند ۱۷ شهریور از سوی ایشان صادر شده و یا لاقلاً ایشان با صدور چنین فرمانی، هم‌رای بوده است و آیا

این ساده‌بینی نیست که بپنداریم که ارتش بدون دستور و فرمان ایشان مبادرت به تیراندازی به سوی مردم کرده است؟ امروز شاهد آن هستیم که هیات دولت کره‌ی جنوبی که البته معیار چندان قابل قبولی برای سنجش دموکراسی و حکومت قانون هم نیست، به خاطر تبعیت از تصمیم مافوق (رییس جمهور) در واردات بی‌رویه‌ی گوشت، خود را ملزم به استعفا و کناره‌گیری می‌بیند، آقای تیمسار رحیمی بر اساس کدام قانون عادی و یا اساسی، ملزم به رعایت دستور مافوق (شاه) بوده است که باید فرمان آتش به سوی مردم صادر می‌کرده است؟ شاه بر اساس کدام اصل قانون اساسی مشروطه چنین اختیاراتی داشته است؟ نگارنده در مقاله‌ی قبلی موانع حقوقی این امر را در حقوق بین‌المللی و حقوق داخلی مورد توجه قرار داد اما متأسفانه آقای نوری‌زاده به این مساله نپرداختند و نکته‌ی شگفت‌انگیز آن که ایشان خصوصیاتمانند "پاکدامنی و عمل به وظیفه" را برای آقای رحیمی به کار می‌برند و حال آن که در فرازی دیگر، ضمن انکار صریح برخی بیانات قبلی در خصوص رشد اقتصادی بی‌نظیر دوازده درصدی در دوران پهلوی، ابراز می‌دارند که: «من کی گفتم هیچ مشکلی نبوده است، اگر مشکلی نبود که انقلاب نمی‌شد. سیاست‌مدارانی که رضایت خاطر ملوکانه برایشان مهم بود، اگر طبق قانون عمل می‌کردند، انقلاب نمی‌شد، تبعیض بود، شکنجه بود، اما در مقایسه با امروز آن رژیم فرشته بود. در زمان شاه کجا یک بانوی محترمه مورد تعرض قرار می‌گرفت؟»

در پاسخ باید گفت که اولاً فرق آقای تیمسار رحیمی با این سنخ سیاست‌مداران در چه بوده است که آقای نوری‌زاده وی را افسری پاکدامن و دیگران را عاملان وقوع انقلاب بر می‌شمارند؟ مگر آقای رحیمی وفق قانون عمل کردند که دستور تیراندازی دادند و اگر فرمان آتش با رضایت و از سوی ایشان صادر نشده است، چرا ایشان از سمت خود استعفا نداد و حاضر به صدور فرمان عدم تیراندازی نشد؟ دوم آن که آیا این منوط برای تحلیل‌گر نکته‌سنجی مانند آقای نوری‌زاده زیبنده است که با توسل به منطق قیاس که ابزار عقلی نامطمئنی نزد فلاسفه و اهل اندیشه محسوب می‌شود، با شمردن بدی‌های یک حاکمیت، حاکمیت بد دیگر را تطهیر و فرشته تلقی کنند؟ حاکمیتی که به زعم آقای نوری‌زاده شکنجه می‌کند و تبعیض روا می‌دارد، آیا می‌تواند فرشته باشد؟ منافع این ارزیابی برای ملت ایران چه می‌تواند باشد؟ سوم آن که نه تنها از این گونه موارد حتی در کشورهای توسعه‌یافته مانند آمریکا و فرانسه بسیار رخ می‌دهد و این موضوع یک سندروم شناخته‌شده‌ی جرم‌شناسی است که در دوران پهلوی، فجایعی بسیار وخیم‌تر از این، مانند سوءاستفاده‌های مالی دولت و دربار، ترانزیت مواد مخدر، فحش‌های سازمان‌یافته و موارد بسیار دیگر نیز رخ می‌داد که برخی موارد آن به قلم آقای نوری‌زاده در

هفته‌نامه‌ی امید ایران منتشر و افشا شده‌اند که در مقاله‌ی پیشین با ذکر و درج مشخصات منبع مورد توجه قرار گرفته است. به عنوان مثال آقای نوری‌زاده در صفحه ۷ شماره مسلسل ۹۹۷ امید ایران این گونه می‌نویسند: « شب قبل از اعدام، ساواکی‌ها چشم‌های خسرو گل‌سرخ‌ی را کور کرده و از حدقه آورده بودند » و صدها مطلب دیگر از این دست که به قلم آقای نوری‌زاده و نویسندگان بی‌شمار دیگری نوشته شده و در این خصوص حتی برخی اسناد مکتوب ساواک وجود دارد که به هیچ وجه قابل کتمان نیستند.

نکته‌ی مهم دیگر آن که آقای نوری‌زاده در پاسخ تلویزیونی خود ابراز داشتند که بنده به برخی مطالب از روزنامه‌ی امید ایران استناد کرده‌ام که « گاهی از ایشان نبوده است و گله داشتند که چرا به برخی مطالب دیگر مانند " آخرین روزهای شاه " و یا " سازمان امل از ایران چه می‌خواهد؟ " که از فردای انقلاب در نقد حاکمیت نوشته‌اند، اشاره نداشته‌ام؟ » در پاسخ باید گفت اولاً نویسنده با ذکر شماره مسلسل و شماره صفحه به جز یک مورد که صریحاً قید کرده است این مطلب از مدیر هفته‌نامه آقای مرحوم صفی‌پور بوده است، در موارد دیگر صرفاً به ذکر نوشته‌های آقای نوری‌زاده اکتفا کرده است و در آن یک مورد نیز با قصد ترسیم فضای حضور دکتر بختیار آن مطلب را درج کرده است. دوم، همان‌گونه که نویسنده بارها اشاره کرده است، از تهیه‌ی نوشتار مذکور هدفی دیگر داشته و هرگز قصد داوری پیرامون عمل‌کرد آقای نوری‌زاده را نداشته است که لازم باشد به تمام مطالب ایشان اشاره شود. سوم این که فردای انقلاب که آقای نوری‌زاده به آن اشاره می‌کنند، دقیقاً چه روزی است؟ بیست و سوم بهمن و یا چندین ماه بعد؟ پاسخ به این سوال بسیار اساسی است. متأسفانه به رغم نگارنده که اصرار داشته است تا با ذکر دقیق شماره صفحه و شماره مسلسل مجله‌ی تحت مدیریت آقای نوری‌زاده به ذکر مطالب بپردازد، ایشان به این ضرورت توجه نداشته و مثلاً قید نمی‌کنند که از یک سو مقاله‌ی " سازمان امل از ایران چه می‌خواهد؟ " در چه تاریخی منتشر شده است و از سوی دیگر به این موضوع نمی‌پردازند که ماهیت آن مقاله چه بوده است و مثلاً مواضع ایشان در مساله فلسطین به کدام روی‌کرد، قرابت بیش‌تری داشته و آیا این مواضع در راستای منافع ملی ایران قرار داشته و یا نشأت‌گرفته از نوعی نگاه ایدئولوژیک و حتی احساسی بوده است؟ در صفحه‌ی ۵ شماره مسلسل ۹۹۷ یعنی حدود یک ماه پس از پیروزی انقلاب، آقای نوری‌زاده خطاب به رهبر جنبش فتح - مرحوم یاسر عرفات - می‌نویسند که: « برادرم ابو عمار! تهران من امپریالیست‌ها را بیرون کرد. مردان رزمنده‌ی انقلابی هم‌وطنم، صهیونیست‌ها را بیرون کردند. شاه را بیرون کردند. حالا تهران قلب فلسطین است و با طپش آن شما حیات می‌گیرید.

بگذار سادات خیانت کند. آن روز که تصمیم گرفتیم به بیت المقدس برویم، صفی می‌سازیم از مهر و نور. سرود فتح به لب می‌آوریم. آن‌گاه همان‌گونه که شما گفتید صف می‌زنیم و در پشت سر امام نماز پیروزی می‌خوانیم.» این موضع یعنی دعوت از مبارزان فلسطینی برای حضور و اسکان در ایران و تهیه‌ی مقدمات حمله به اسرائیل از ایران، آیا بر اساس منافع ملی و درک عمیق سیاسی اتخاذ شده بود؟ به راستی فردای انقلاب آقای نوری‌زاده که زبان به اعتراض گشودند، چه تاریخی دارد؟ و حال آن که فردای انقلاب دولت‌مردان دولت موقت و از جمله زنده‌یاد مهندس بازرگان و دکتر یزدی از همان بهمن ماه ۱۳۵۷ آغاز می‌شود که مواضع اعتراضی خود را بازگو کردند و به تصریح آقای نوری‌زاده نه تنها در مقابل آن چهار اعدام که در مقابل بیست اعدام دیگر و بسیاری مسایل دیگر مانند دخالت کمیته‌ها، عمل‌کرد غیر قانونی دادگاه‌های شرع و بسیاری عزل و نصب‌ها ایستادند. ظاهراً آقای دکتر یزدی اولین کسی است که در سخنرانی خود در جمع کارگران شرکت ایران ناسیونال با انحلال ارتش و انتشار اسامی ساواکی‌ها مخالفت کرد. ایشان (دکتر یزدی) در همان جو به شدت هیجانی و انقلابی با قدرت از کشتن فرماندهان ارتش و مستشاران امریکایی که در شب پیروزی انقلاب در ستاد مشترک گرفتار شده بودند، جلوگیری کرد. شرح کامل ماجرای آن شب را آقای اکبر براتی در کتاب خاطرات خود آورده است. (دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، حوزه هنری، سازمان تبلیغات اسلامی. ۱۳۷۵) نویسنده (اکبر براتی) که خود در آن شب از افراد مسلح مردمی بوده و در آن جا حضور داشته است، می‌خواسته است نه فقط سران ارتش و امریکایی‌ها را به رگبار ببندد، بلکه دکتر یزدی را هم می‌خواسته بکشد. آقای دکتر نوری‌زاده به بیان برخی وقایع و موضع‌گیری‌ها اشاره دارند که نگارنده به رغم جستجوی فراوان موفق به یافتن سندی در اثبات آن‌ها نیل نیامده است، از این رو موجب امتنان خواهد بود چنان‌چه ایشان مواردی در این خصوص ابراز دارند، نخستین مورد آن است که ایشان می‌فرمایند: «در محاکمه‌ای که من در امید ایران برای دکتر بختیار ترتیب داده بودم، مهندس بازرگان به نفع بختیار شهادت داد و دوم آن که می‌گویند با نخست وزیر بختیار، انقلاب برای من به پایان رسید و پس از آن، انقلاب منحرف شد. ما انقلاب می‌خواستیم برای رسیدن به یک نظام ملی سکولاری که راه مصدق را برود و قانون اساسی مشروطه را اجرا کند»، در صورتی که از یک سو هر چه نویسنده کندوکاو کرد و حتی از فعالان و یاران مهندس بازرگان سوال کرد، کسی از چنان دادگاهی با خبر نبود و سندی هم در این خصوص در مجلدات "امید ایران" یافت نشد و دوم این که موضوعیت این دادگاه از چه باب بوده است؟ و یک هفته‌نامه‌ی سیاسی/اجتماعی بر چه اساسی چنین دادگاهی بر پا نموده است و به فرض صحت، آیا تشکیل دادگاه در مجله‌ی تحت مدیریت آقای نوری‌زاده با ادعای ایشان مبنی بر آن که «با

نخست وزیری بختیار انقلاب برای من به پایان رسید و بختیار برای من نهایت بود»، چه تناسبی دارد؟ درست است که آقای صفی پور شخصیت مستقلی بوده و این‌گونه می‌اندیشیده که « مبارزان راه آزادی و گروه‌های روشن فکر ستم‌دیده، اقدامات بختیار را قانع‌کننده نمی‌دانند و با سرسختی می‌خواهند بختیار کنار برود تا نخست وزیر انقلاب، بر مسند وزارت بنشینند » اما آیا نظر آقای نوری‌زاده به عنوان سردبیر، غیر آن بوده است؟ در این خصوص چه استناداتی وجود دارند؟ آیا زمانی که ایشان ( آقای نوری‌زاده ) در شماره مسلسل ۹۹۵ در ستونی زیر عنوان " نگاه سردبیر " این‌گونه می‌نویسند: « این درست که انقلاب بخشاینده است. ولی انقلاب از خیانت در نمی‌گذرد. خیانت صاحبان قلم‌های مزدور، صداهای مزدور، هیاکل مزدور، انقلاب مال رضایی‌هاست، مال بازرگانی‌هاست، مال حنیف‌نژادهاست. » و یا در مورد دیگری در شماره ۹۹۶ ایشان در ستون " خیلی محرمانه " می‌گویند که « امیر عباس هویدا متهم شماره یک تبهکاری‌ها و فساد ۲۵ سال اخیر است » و یا زمانی که می‌گویند « تهران من امپریالیست‌ها را بیرون کرد. مردان رزمنده‌ی انقلابی هم‌وطنم صهیونیست‌ها را بیرون کردند. شاه را بیرون کردند » و آرزوی خواندن نماز جماعت پشت سر امام در بیت‌المقدس را داشتند، واقعا به حکومت سکولار ملی تحت مدیریت دکتر بختیار بر اساس قانون اساسی مشروطه نظر داشتند؟ و یا این نگاه متعلق به امروز ایشان و یا لاقلاً مدت‌ها بعد بوده است؟ آیا به این نکته نباید توجه داشت که به هر حال در رفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، بیش از ۹۸٪ مردم به نظام جمهوری اسلامی رای مثبت دادند؟ آیا جمهوری اسلامی، نظام مشروطه‌ی سکولار ملی بود؟ متأسفانه ایشان طوری سخن می‌گویند که گویی در آن روزگار با نخست وزیری بختیار و ماندگاری نظام مشروطه‌ی سلطنتی موافق بوده‌اند و حال آن که اسناد به زبانی دیگر سخن می‌گویند و مهم‌تر آن که به این پرسش پاسخی نمی‌دهند که آیا آرمان انقلاب، نخست وزیری شخصی خاص بود که با رسیدن به این هدف متوقف شود؟ مخالفت با بختیار فقط محدود به رهبر فقید انقلاب و مهندس بازرگان و یارانش بود و یا جنبه‌ی عام داشت؟ آیا وقتی آقای دکتر بختیار به شاه اعتماد کرد، ملت حاضر به پذیرش آن شد؟ چرا حتی جبهه ملی وی را از جبهه اخراج کرد؟ چرا دولت بختیار با اقبال عمومی روبرو نشد و رهبری آقای خمینی، پذیرش عمومی یافت؟ آقای دکتر نوری‌زاده مطلبی را بیان می‌کنند که نگارنده قصد ایشان را نمی‌تواند دریابد، ایشان ضمن آن که در چند فراز به صراحت اعلام می‌کنند که « آقای دکتر یزدی نه تنها با آن چهار اعدام مخالف بوده که جلوی بیست اعدام دیگر را هم گرفته است»، از برخی اعضای نهضت آزادی ایران مانند زنده‌یاد مهندس بازرگان، آقای دکتر احمد صدر حاج سید جوادی و آقای مهندس هاشم صباغیان به حق با عناوینی مانند وارسته، باپرنسیب و مقاوم یاد می‌کند و از سوی دیگر ضمن آن که اعلام می‌دارد که « اگرچه موج

عداوت با ایشان ( آقای دکتر یزدی ) درست نیست اما بی دلیل هم نیست. آقای دکتر یزدی هرگز بیش از سایر اعضای دولت موقت و شورای انقلاب مقصر نیست. جو انقلابی در کشور بود، همه خون می خواستند. « متاسفانه در فرازی دیگر گویی می خواهند بگویند که دکتر یزدی واجد چنان خصوصیتی مانند سایر یارانش نبوده است به ویژه آن که ایشان را شخصیتی " جنجال برانگیز " معرفی می کند و اذعان می دارد که « اگرچه آقای دکتر یزدی با آن اعدام های کذایی مخالف بود، لیکن او را با مهندس بازرگان نباید یکی کرد و این شایبه را مطرح می سازند که آیا آقای دکتر یزدی به کشتار کردستان، خوزستان و ترکمن صحرا واکنش نشان دادند؟ » و گویی می خواهند از این موضوع نتیجه گیری کنند که ایشان ( آقای دکتر یزدی ) اصولاً با کشتار مخالف نبودند و البته باز هم اعلام می کنند که دکتر یزدی به دروغ گفته ۵۰۰ نفر در ۱۷ شهریور کشته شدند و حال آن که آمار واقعی ۷۸ نفر بوده است. در این خصوص نکاتی چند حایز اهمیت است، نخست آن که اگر آقای دکتر یزدی واجد خصوصیات اخلاقی مثبت سایر اعضای نهضت آزادی ایران نبوده اند، چه دلیلی وجود داشته که زنده یاد مهندس بازرگان، آقای دکتر احمد صدر حاج سید جوادی، آقای مهندس هاشم صباغیان و سایرین تا آن حد به ایشان ارادت داشته باشند و ایشان را شایسته ی دوستی سالیان دراز و عضویت در کادر رهبری نهضت آزادی ایران بدانند؟ آیا به این نکته ای که به ذهن آقای نوری زاده رسیده است، هیچ کس در طی سی سال گذشته در نهضت آزادی ایران نیاندیشیده است و آیا این تفکر با جمله ای که آقای نوری زاده بیان می دارند که « اگرچه موج عداوت با ایشان ( آقای دکتر یزدی ) درست نیست، اما بی دلیل هم نیست. آقای دکتر یزدی هرگز بیش از سایر اعضای دولت موقت و شورای انقلاب مقصر نیست، » در تعارض نمی باشد؟ و یا در خصوص مسایل کردستان، خوزستان و نظایر آن باید توجه داشت که آیا آقای نوری زاده می پندارند که هیات های حل اختلاف مانند هیات حل اختلاف کردستان با عضویت آقایان مهندس صباغیان، مهندس سحابی و زنده یاد داریوش فروهر که در فرونشاندن آتش فتنه بدون کوچک ترین درگیری و خونریزی موفق شدند، بدون هماهنگی و تایید دولت موقت که آقای دکتر یزدی هم یکی از اعضای آن بود، به منطقه رفتند؟ پرسش دیگر آن که اگر آقای دکتر یزدی به آن مسایل اعتراض نکردند آیا این به منزله ی موافقت ایشان با آن وقایع بوده است؟ آیا خود آقای نوری زاده می توانند سندی دال بر اعتراض خود در آن برهه ارایه دهند و آیا این امر حکایت از تمایل عمومی آقای نوری زاده به کشتار می تواند داشته باشد؟ متاسفانه کلی گویی در قضایای استان های مرزی مانند کردستان و خوزستان بدون توجه به فازهای گوناگون زمانی وقوع حوادث نمی تواند ما و خوانندگان را به یک قضاوت منصفانه رهنمون سازد و نکته ی آخر آن که به رغم آن که نگارنده در یادداشت پیشین

اعلام داشت که آقای نوری زاده در شماره مسلسل ۱۰۰۰ هفته نامه‌ی خود کشته شدگان فاجعه‌ی ۱۷ شهریور را ۳۰۰۰ نفر اعلام کرده است، آقای نوری زاده بیان نمی‌کنند که بنا بر چه سندی و در کجا آقای دکتر یزدی این تعداد را ۵۰۰ نفر اعلام کرده است؟ آیا این منبع، پیش از اعلام آمار دقیق از سوی آقای باقی به عنوان یک مرجع تخصصی صورت گرفته یا بعد از آن؟ و اصولاً، این اشتباه تا چه حد می‌تواند در نتیجه‌ی سخن موثر باشد؟ تا جایی که نگارنده کاویده است، آقای دکتر یزدی هرگز رقم کشته‌ها را ۵۰۰ نفر ذکر نکرده است. ایشان در مصاحبه‌ی موجود بر "یوتیوب" از ۲۰۰ قطعه عکس از کشته شدگان ۱۷ شهریور نام می‌برند که به موجب این عکس‌ها در حال فرار از پشت به آن‌ها شلیک شده است و البته چنانچه مرسوم عکاسان حرفه‌ای است، اگر بپذیریم که از هر جنازه ممکن است چند عکس تهیه شده باشد، بدیهی است که دویست قطعه عکس می‌تواند حاوی تعدادی کمتر از دویست نفر باشد. حتی اگر روایت کنونی آقای دکتر نوری زاده و تعداد ۷۸ شهید را محور و منبع قرار دهیم، آیا در هر دادگاه عادلانه، کشته شدن فقط همین تعداد افراد، کافی برای محکوم کردن فرماندهی آن کشتار محسوب نمی‌شود؟ متأسفانه به نظر می‌رسد که آقای نوری زاده این حقیقت را نادیده گرفته و مدعی می‌شوند که آقای دکتر یزدی به رحیمی توهین کرد. ولی نمی‌گویند چه توهینی؟ حتی در همان نوار کوتاهی که پهلوی طلب‌ها منتشر کرده‌اند، نیز سخنی از آقای دکتر یزدی که توهین به تیمسار رحیمی باشد، وجود ندارد. نکته‌ی مهمی که در این جریان به نظر می‌رسد، آن است که آیا آقای دکتر نوری زاده، توهین مجعول به آقای رحیمی را بیش از کشتار ۷۸ نفر مهم می‌دانند؟ و یا در حالی که ایشان (آقای نوری زاده) گناه کشتار مردم را به گردن شریف امامی می‌اندازد که حکومت نظامی را بی‌مقدمه اعلام کرد و علامه نوری مردم را تحریک کرد. حتی به فرض پذیرش این دو ادعا، آیا مانعی برای مسوولیت کیفری صادرکننده‌ی فرمان تیراندازی به قابل خواهد بود، آیا این منطق پسندیده است که ما مسببان (آقایان شریف امامی و علامه نوری) را مجرم مطلق و مباشر و عامل (آقای رحیمی) را فردی پاکدامن و وظیفه‌شناس بدانیم؟

نکته‌ی دیگری که باید در این نوشتار مورد توجه قرار گیرد آن است که آقای نوری زاده ابراز می‌دارند که نویسنده از توطئه‌ای مشترک در تلویزیون‌های صدای آمریکا و کانال یک علیه آقای دکتر یزدی سخن گفته است و حال آن که به نظر می‌رسد این ادعا با اصل نظر بنده متفاوت بوده است. اینجانب نه از "توطئه‌ای مشترک" که از جریان هم‌سوئی بحث کرده‌ام که سه طیف دارد، نخست، تلویزیون صدای آمریکا به عنوان تریبون دولت محافظه‌کار آمریکا به جهت مخالفت‌های آقای دکتر یزدی با

سیاست‌گذاری‌های ایشان، دوم، سلطنت‌طلب‌ها به خاطر نقشی که ایشان در پیروزی کم‌هزینه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ ایفا کردند و سوم، مخالفان اصلاحات در داخل و خارج ایران، یعنی تمام کسانی که یا می‌پندارند که این نظام یا نیازی به اصلاحات ندارد و یا آن که امکان اصلاح ندارد. نکته‌ی شگفت‌انگیز برای نویسنده آن است که فردی مانند آقای دکتر نوری‌زاده که همواره سعی کرده تا هیأتی مستقل از خود بر جای گذارد و از چنان توان حرفه‌ای برخوردار است که هر کجا که رود " قدر بیند و بر صدر نشیند"، چگونه است که نیاز حضور در تلویزیونی مانند " کانال یک " و حتی صدای آمریکا را احساس می‌کند؟ و نقشی که مشاوره‌های صدیقانه‌ی آقای دکتر یزدی داشت را به نحو منفی ارزیابی می‌کند؟ آیا به نظر آقای نوری‌زاده، آقای یزدی اشتباه کرد که سفر به پاریس و تعامل با جهان را به رهبر انقلاب توصیه کرد و یا با ایجاد روابط سیاسی با افراد گوناگون، تلاش خود را به پذیراندن واقعیت انقلاب و مطالبات به حق ملت ایران معطوف کرد و با این مشی، موجب پیروزی کم‌هزینه‌ی انقلابی را فراهم آورد که برخی مفسران و از جمله آقای نوری‌زاده در آن زمان احتمال به راه افتادن حمام‌های خون را داده بودند؟ و یا آیا آقای خمینی اشتباه کرد که به این راهنمایی‌ها عمل کرد و در پیروزی انقلابی با آرمان‌های استقلال، آزادی، عدالت، معنویت و رفاه نقش ایفا کرد؟ آیا زمانی که رهبر فقید انقلاب از ارتباط با افرادی مانند آقای دکتر یزدی حذر کرد، کار نیکی انجام داد؟ چگونه است که آقای نوری‌زاده که آن قدر وظیفه‌شناس است که خود را موظف به گفتن واقعیت به بانوی تیمسار رحیمی می‌داند و بانویی که هیچ کنش سیاسی ندارد و حتی اگر حرفی بزند نیز از موضع احساس و هیجان تلقی می‌شود را متقاعد می‌سازد، اما نمی‌تواند که مدیر تلویزیون کانال یک را که به اقرار آقای نوری‌زاده " دوستی میان ایشان آن قدر قوی است که افتخاری برای ایشان برنامه اجرا می‌کند " را متقاعد سازد که واقعیت چه بوده است تا دست از فحاشی و حرف‌های فاقد منطق بردارد؟ آیا این وظیفه به عهده‌ی آقای نوری‌زاده نیست که به افرادی مانند آقای شهرام همایون تفهیم کند که دیدار آقای دکتر یزدی در دوران مبارزه با برخی مقامات رسمی خارجی می‌تواند نه تنها مشکلی نداشته باشد که حتی در جلوگیری از بسیاری از کشتارها موثر بوده باشد؟ و این امر نه تنها عجیب نیست که ضروری است و امروزه نیز بسیاری از مخالفان سیاسی به همین نحو عمل می‌کنند. آیا دیدارهایی که گاه و بی‌گاه آقای نوری‌زاده با برخی مقامات کشورهای گوناگون دارند و گزارش آن را نیز منتشر می‌سازند، خرق عادت و نشان وابستگی ایشان است و یا نشانه‌ی فعالیت و استفاده از مناسبات سیاسی؟

همان‌گونه که در نوشتار پیشین توضیح دادم، به هیچ وجه قصد مچ‌گیری و تقابل شخصی با آقای دکتر نوری‌زاده نداشته و ندارم و خدا را شکر به نظر می‌رسد که این حس در ایشان نیز ایجاد شده است. قصد نویسنده از استنادات مطروحه آن است که در بازترسیم فضای انقلاب به این نکته توجه کند که اولاً دغدغه‌های آن روزگار با نگرانی‌های امروزه متفاوت بوده و نه تنها آقای خلخالی و امثال ایشان که حتی فردی مانند آقای دکتر متین دفتری که حقوق‌دانی برجسته بوده‌اند، در مخالفت با اعدام‌های کذاب هرگز به عدم رعایت حقوق متهم اشاره‌ای ندارند و بلکه مشکل ایشان در آن است که چرا مردم نباید جنایات این افراد را بشنوند، به دیگر سخن، این واقعیت با حرفی که آقای دکتر نوری‌زاده می‌زند و می‌گوید، "جامعه خون می‌خواست" کاملاً تناسب دارد. در کالبد شکافی انقلاب‌ها نیز یک دوره‌ی ترمیدور وجود دارد که ترم شناخته‌شده‌ای برای اهل سیاست است و موضوع مهم آن که چرا به جای تمرکز بر کشته شدن چند نفر معدود مانند آقایان رحیمی و نصیری این موضوع مورد بحث قرار نمی‌گیرد که اولاً منافع این قتل‌ها برای چه کسانی و چه افرادی بیشتر مطرح بوده است و مثلاً اعدام ناگهانی فردی مانند تیمسار نصیری که در کودتای ۲۸ مرداد، عاملیت دولت وقت آمریکا را بر عهده داشت و سال‌ها در تاسیس و مدیریت ساواک نقش ایفا کرده بود، به نفع چه جریانی می‌توانسته تمام شده باشد؟ چرا این دوره‌ی وحشت، در انقلاب ایران کوتاه بود و میزان قربانیان این دوره در انقلاب ایران و سایر انقلاب‌ها از چه تناسبی برخوردار است؟ و چه کسانی در کاهش زمان و قربانیان این دوره موثر بوده‌اند؟ به عنوان مثال اخیراً در جایی خواندم که در انقلاب فرانسه بیش از شانزده هزار نفر در دوره‌ی موسوم به ترمیدور کشته شدند و البته نکته‌ی دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد آن است که رهبری انقلاب در چه فضایی تصمیم به آن رفتار گرفت؟ حتی اگر نخواهیم به آن اعمال حق دهیم، باید شرایط را درک کنیم. وقتی فضای سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی روزنامه‌ها چنان است که آقای نوری‌زاده در صفحه‌ی ۹ شماره مسلسل ۹۹۵ در مطلبی تحت عنوان یک ملت و دو دولت می‌نویسند: « ارتش ایران به طور کامل از دولت بختیار و نهادهای سیاسی موجود حمایت می‌کند و اگر لازم باشد برای حفظ دولت و قانون واکنش نشان خواهد داد » و یا وقتی در صفحه‌ی ۸ شماره مسلسل ۹۹۶ آقای دکتر نوری‌زاده می‌نویسد که « مراقب ضد انقلاب باشید، نیروهای ضد انقلاب در طول هفته‌ی گذشته با حملات غیر منظم به پاسداران انقلاب و یک حمله‌ی گسترده در تبریز تا حدودی نشان دادند که هنوز شکست نخورده‌اند و هنوز اگر قدرت آنان حقیر انگاشته شود، قادرند در یک فرصت حساب شده ضربه‌ی سنگینی به انقلاب بزنند»، به راحتی می‌توان فضای ذهنی آن روزگار و رهبر فقید انقلاب را تجسم کرد و باز هم تاکید می‌کنم که بنده به عنوان یک وکیل دادگستری و فردی حقوق‌خوانده هرگز

نمی‌خواهم جوازی بر چنین اعمالی صادر کنم اما انصاف ما را و می‌دارد که ببینیم در تصمیمات اشتباه دیگران تا چه حد سهیم بوده‌ایم و با واشکافی و تحلیل واقعیت‌ها، تجربه‌ی سالم و قابل اعتمادی را به ملت خود ارایه دهیم. وگرنه کاری اساسی از پیش نبرده‌ایم.

البته آقای دکتر نوری‌زاده می‌توانند و حق دارند چنین بپندارند که آقای دکتر یزدی در موردی خاص اشتباه کرده است، اما آیا به‌کارگیری لفظ " دکتر یزدی دروغ می‌گوید " درست و مناسب به کار رفته است؟ و یا آن که هر تعریفی باید از مولفه‌های مورد تعریف سخن بگوید و حال آن که آقای دکتر نوری‌زاده بنا به ویژگی‌هایی آقای دکتر یزدی را متهم به جنجال‌برانگیزی می‌کند که آن‌ها به هیچ وجه شاخصه‌ی چنین شخصیتی محسوب نمی‌شوند. مثلاً ایشان اشاره دارند که: « آقای دکتر یزدی فردی بسیار نزدیک به آقای خمینی بود، نوع سخنش تاثیرگذار است، به برخی حوزه‌ها وارد می‌شود که کسی جرات ورود به آن‌ها را ندارد و ناگهان می‌گویند که ایشان فردی جنجال‌برانگیز است » و حال آن که این ویژگی‌ها معرف نوعی شخصیت اخلاق‌گرا، تاثیرگذار و فعال را دارد و نه جنجال‌برانگیز. این که ایشان با آن اعدام‌ها مخالف بوده و سخنش در رهبر انقلاب از چنان تاثیری برخوردار بوده که در همان روزهای نخستین پس از پیروزی، جلوی بیست اعدام را گرفته، جلوی اعدام مستشاران آمریکایی را گرفته و دیپلماسی دولت موقت را پایه‌ریزی کرده است، اگر ایشان توانسته در پیروزی با خون‌ریزی کم‌تر انقلاب موثر واقع شود و یا این که اگر ایشان در پی آن بوده است که ارتش را از مقابله و تیراندازی به مردم بازدارد، آیا نشانه‌ی فعال بودن ایشان است و یا جنجال‌برانگیزی؟ به رغم آن که آقای دکتر نوری‌زاده در تبیین تفاوت‌های خود با آقای دکتر یزدی اصرار دارند که بگویند که ایشان ( دکتر یزدی ) در آن زمان از جمله نزدیک‌ترین افراد به آقای خمینی و دارای مسوولیت‌ها و مقام بالایی بوده و آقای نوری‌زاده جوانی بی‌تجربه بوده که هیچ شغلی نداشته و فقط یک روزنامه‌نگار بوده است، ضمن آن که این تواضع آقای نوری‌زاده با فرمایش بعدی ایشان سازگاری ندارد که می‌گویند: « چون بنده یک خورده آخوندها را بهتر می‌شناختم، تزویر و ریای ایشان را بهتر می‌شناختم، صلاحی ایشان را بهتر می‌شناختم، بنابراین می‌دانستم که آقای خمینی مظهر آزادی نخواهد بود و فرق من با دکتر یزدی آن است که ۲۰ سال پیش گفتم، اشتباه کردم و آقای دکتر یزدی هنوز دارد از انقلاب عزیز دفاع می‌کند،» به نظر می‌رسد که همین ادعا، موید شخصیت اخلاق‌گرای آقای دکتر یزدی است که با وجود آن همه امکانات، نه تنها سهمی از قدرت را طلب نکرد که در مقابل انحرافات پیش آمده، با رضایت و خودخواسته، خویشتن را از موضع دولت‌مرد به منتقد دولت عوض کرد و آگاهانه " در لباس فقر کار

اهل دولت کردن " را برگزید، وگرنه کسی که نه در آن موقع مقامی داشته و نه حالا، که چیزی نداشته که از دست بدهد و همین ویژگی‌هاست که نگارنده را بر آن می‌دارد که این نوشتار دفاع از دکتر یزدی نیست و بلکه دفاع از نوعی مشی سیاسی اخلاق‌گر و خردورزانه است که در مقابل این سنت فکری پوسیده که " سیاست پدر و مادر ندارد و امری پلید است " قرار می‌گیرد و نشان می‌دهد که این اندیشه‌ی نشأت گرفته از فرهنگ استبدادزده که همواره از سوی حاکمیت‌های خودکامه طرح و تبلیغ شده است، تنها با این نیت ابراز شده که فعالیت سیاسی را از حوزه‌ی عمومی و حیطة‌ی زندگی توده‌های مردم دور کند تا به این وسیله امکان تداوم و فزونی قدرت غیر مسوولانه تداوم یابد. نکته‌ای که در این مجال قابل طرح است آن که آیا آسیب‌شناسی انقلاب ۱۳۵۷ ایران و یا انحراف حاکمیت‌های پس از انقلاب از اصول و آرمان‌های آن انقلاب، می‌تواند دستاویزی برای اهانت به جنبشی مردمی قرار گیرد که مطالباتش استقلال، آزادی، معنویت و عدالت بود و آیا این نحوه‌ی برخورد، با اصل احترام به مردم که از پیش‌نیازهای اولیه‌ی دموکراسی است، سازگاری دارد؟ و آیا دفاع از آرمان‌های چنین انقلابی، در زمان حاضر امری ناپسند باید به شمار رود؟

در خاتمه بار دیگر امیدوارم که در تهیه و تنظیم این نوشتار توانسته باشم سهمی کوچک در روشن‌گری جامعه‌ام ایفا کرده و به دور از هرگونه حب و خشم فردی موضوع بحث، مورد بررسی قرار گرفته باشد، چرا که تنها در این صورت است که می‌توان احساس رضایت داشت و موجب امتنان خواهد بود که دوستان و خوانندگان این متن، با تذکرات خود، نویسنده را راهنمایی فرمایند تا در تقریرات آتی از خطاهای کنونی رهایی یابد.